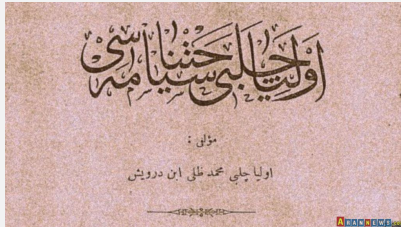


ایران ۳۷۰ سال پیش از نگاه یک سیاح عثمانی: ماکو، قره‌باغ و نخجوان

سیاحتنامه اولیا چلبی، جهان‌گرد معروف عثمانی (۱۶۱۱-۱۶۸۲) که حدوداً ۳۷۰ سال پیش دیده‌های خود را از ده‌ها مملکت و سرزمین جهان آن دوره در یازده جلد به قلم آورده، نکات و تفصیلات فوق‌العاده جالبی در باره بسیاری نقاط ایران آن زمان، زندگی مردم و فرهنگ و زبان آنان دارد که تا کنون عموماً از حیثه توجه ایرانیان به دور مانده‌است.



به گزارش آران نیوز: در رابطه با دوره صفوی، تاریخ‌نویسی ایرانی از قرن بیستم به بعد به خوبی از تواریخ و سیاحتنامه‌های اروپایی استفاده کرده، اما سفرنامه‌های شرقی مورد توجه چندانی قرار نگرفته‌اند. یک دلیل این امر کم بودن سیاحتنامه‌ها به زبان‌های اصلی خاورمیانه یعنی عربی، فارسی و ترکی است، در حالی که در باره همین دوره می‌توان آثار فراوانی به زبان‌های اروپایی یافت.

اولیا چلبی، جهان‌گرد معروف عثمانی (۱۶۱۱-۱۶۸۲)، ۳۷۰ سال پیش دیده‌های خود را از ده‌ها کشور به رشته تحریر درآورد. چلبی دو بار نیز (۱۶۴۷ و ۱۶۵۴) به ایران سفر کرد. او دیده‌ها و یا گاه شنیده‌های خود را از شهرها و ولایات گوناگون شمال غرب ایران آن دوران از قبیل تبریز، اردبیل، ارومیه، مراغه، همدان، نخجوان، گنجه، ایروان، تفلیس، دربند و باکو نوشت. در این سلسه مقالات چکیده مهم‌ترین جنبه‌های بخش ایران، از اصل ترکی عثمانی به فارسی ترجمه شده و در اختیار کاربران قرار گرفته‌است. آنچه که داخل پراوتزها می‌خوانید، توضیحات مترجم، عباس جوادی، است.

چلبی از سیاحان معدودی است که از عثمانی برخاسته، در کشورهای دیگر و همسایه سفر کرده و خاطرات سفر خود را به زبان خود، یعنی ترکی عثمانی ثبت کرده‌است. این در عثمانی مصادف است با زمان سلطان مراد چهارم و در ایران زمان سلطنت شاه صفی. یعنی مدت کوتاهی پس از عقد قرارداد صلح بین ایران شیعه و صفوی و عثمانی سنی.

چلبی دو بار (۱۶۴۷ و ۱۶۵۴) به ایران رفته و دیده‌ها و یا گاه شنیده‌های خود را از شهرها و ولایات گوناگون شمال غرب ایران آن دوران از قبیل تبریز، اردبیل، ارومیه، مراغه، همدان، نخجوان، گنجه، ایروان، تفلیس، دربند و باکو به قلم آورده‌است. در آن دوران هنوز شرق مسلمان تحت حاکمیت دو امپراتوری بزرگ عثمانی و صفوی بود و هنوز قفقاز از ایران جدا نشده بود.

از این خاطرات تنها شرح مختصر سفر تبریز همراه با توصیف بسیار مختصری در باره مراغه، اردبیل و ایروان در سال ۱۳۳۸ از سوی مرحوم حسین نخجوانی به فارسی ترجمه و در مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تبریز به چاپ رسید، اما باقیمانده این بخش نسبتاً بزرگ هنوز به فارسی ترجمه و چاپ نشده‌است. ترجمه کامل و مقایسه‌ای انگلیسی مجموعه بخش ایران صفوی از سیاحتنامه اولیا چلبی در سال ۲۰۱۰ توسط حسن جوادی و ویلم فلور انجام شد و از سوی انتشارات «میچ» در آمریکا به چاپ رسید.

تلخیص و ترجمه از اصل ترکی عثمانی به فارسی و از سوی عباس جوادی انجام گرفته‌است.

پیش از آغاز این سلسله نوشته‌ها ذکر چند نکته را لازم می‌شماریم. چندین نفر از تاریخ‌نویسان گفته‌اند که ظاهراً چلبی برای تکمیل سیاحتنامه خود، در برخی موارد نه بر دیده‌های خویش، بلکه به روایات و نوشته‌های دیگران هم تکیه کرده‌است. از سوی دیگر برخی نکات که در این سفرنامه آمده را نمی‌توان با آثار و شواهد تاریخی که در دست است، تصدیق کرد. ما این بخش‌های سیاحتنامه را یا در ترجمه خود وارد نکردیم و یا در زیرنویس توضیح دادیم. برخی مبالغه‌های افسانه‌آمیز نیازی به توضیح نداشتند، اما مطالعه آنها به هر حال جالب است.

از سوی دیگر نمی‌توان گذشته مناسبات ایران و عثمانی در آن سال‌ها و جنبه‌های سیاسی و مذهبی مناسبات دو امپراتوری بزرگ دنیای اسلام آن دوره را از نظر دور نگه داشت. چلبی به‌عنوان یک مامور دولت سنی عثمانی همراه با ایلچی (فرستاده) دربار عثمانی به ایران شیعه سفر کرده بود. این دو دولت به ویژه پس از جنگ چالدران و شکست ایران در آن، برای دستکم ۱۳۰ سال در حال نزاع و رقابت سیاسی و مذهبی بودند. زمانی که چلبی به ایران رفت، ایران، شهرهای ارزنجان، دیاربکر و سپس بغداد را از دست داده بود، اما در قفقاز اکثر سرزمین‌های تابع ایران از قبیل نخجوان، ایروان و شیروان هنوز باقی مانده بود. آرامش نسبی در مرزهای دوکشور برقرار بود، اما این هنوز به معنی صلح و آرامش کامل نبود. در نهایت رقابت و خصومت سرسختانه و گاه مسلحانه‌ای که از زمان شاه اسماعیل میان دو کشور شروع شده بود، هنوز مانند آتشی زیر خاکستر ادامه داشت. احتمالاً به همین جهت است که چلبی در این سفرنامه خود قادر نشده‌است احساسات خود در باره مذهب شیعه را پیوسته مهار کند، اگرچه در حفظ و ادای احترام نسبت به ایرانیان مهماندار خود کوتاهی نکرده‌است. از این جهت سیاحتنامه اولیا چلبی را نیز بهتر است مانند هر سیاحتنامه و خاطرات دیگر با کمی احتیاط خواند، اما خواننده این سلسله نوشته‌ها خود درخواهد یافت که مطالعه سیاحتنامه اولیا چلبی در باره ایران و مناطقی که در گذشته بخشی از آن بوده‌اند، باوجود احتیاطی که باید در مطالعه آن به کار گرفت، بسیار آموزنده و جالب است. ما نیز در نقل خاطرات اولیا چلبی، دقت اصلی خود را به مشاهدات مستقیم او و نه شنیده‌ها و یا نظرهای شخصی‌اش معطوف کرده‌ایم.

خاطرات اولیا چلبی از ایران ۳۷۰ سال پیش (۱): ماکو، قره‌باغ و نخجوان

پس از پشت سرگذشتن ارضروم و حوادث قلعه شوشیک که طی آن شورش بیگ (حاکم) گرد این قلعه سرکوب گردید، به سوی ملک عجم (ایران) در شرق رو نهادیم و به قریه «گنبد طهمورت» رسیدیم. طمورت از خان‌های عجم بود که در جنگ درگذشت و

پس از آن قریه «گنبد طهمورث» خراج پرداز هم ایران و هم شوشیکی‌ها شد. از آنجا مدتی از صحرایی لاله زار گذشته به قلعه مکو (ماکو) رسیدیم.

اوصاف قلعه ماکو

اگرچه از بنای اصلی این قلعه دیگر اثری باقی نمانده، اما می‌گویند که انوشیروان ساسانی آن را ساخته‌است. هنگامی که کردها تابع سلیمان محتشم (سلطان عثمانی) شدند، قلعه ماکو به حاکم کردهای محمودی اهداء شد. اما بعدا ایرانیان حيله‌ای به کار برده، ماکو را از آن خود کردند. زمانی که وزیر اعظم سلطان مراد چهارم، قارا مصطفی پاشا، بغداد را از ایرانیان گرفت، «درنا» و «درتنگ» را نیز جزو سرحدات

(عثمانی) کرد و همراه با ملک احمد پاشا، حاکم دیاربکر، به درنا و درتنگ رفت تا مرز با ایران را معین کنند. آنها طبق عهدنامه صلح، قلعه ظالم احمد را در ولایت شهرزور عثمانی ویران کردند. ایران نیز قلعه قطور را در حدود وان ویران کرد. آنگاه عثمانی نیز قلعه ماکو را که در نزدیکی «روان» (ایروان) قرار دارد ویران کرده، حاکم آن را به حکمرانی ملازگرد (جنوب غربی ارضروم) منصوب کرد. زمانی که حاکم قلعه شوشیک دست به آشوب زده بود، ایرانیان از فرصت استفاده کرده در طول یک شب سربازان مازندرانی خود را به قلعه ماکو فرستادند و آن را به دست خود گرفتند.

قلعه ماکو در کنار یک رودخانه قرار دارد. پایینش باریک و بالایش صحرایی عظیم است. شکلی مانند قارچ دارد و سر به آسمان کشیده‌است. از هر سو که بنگری، وارد شدن به آن دشوار است. ساختمان‌هایش بر سینه کوه، روی صخره‌ها و بالای همدیگر ساخته شده‌اند و برای رفتن از یک بنا به بنای دیگر از از پله‌های چوبی استفاده می‌شود. یک دروازه دارد. بعد از آن دروازه پلکانی هست که مانند مناره ای در درون صخره تراشیده شده‌است. مردم از آن پلکان به بالا می‌روند. هفتصد خانه دارد، اما شهرچندان معمور نیست. سلطان‌نشینی است تابع خان‌نشین ایروان که حدودا یک هزار تفنگدار مازندرانی را در آن جای داده‌اند.

حرکت از کنار رود ارس به سوی ایروان و نخجوان در ایران

از ماکو حرکت کرده از روستای «بیلاجق» گذشتیم که تابع قلعه عونیک (آونیک) است و نیم اهالی‌اش ارمنی و نیم دیگرش مسلمان است. مسلمانانش کردهای محمودی هستند. از اینجا به بعد فرستاده خان ایروان، قاسم خان، از ما جدا شده به ایروان رهسپار شد و حقیر همراه با ایلچی (فرستاده) عثمانی از میان کوه‌های شرقی رو به سوی نخجوان گذاشتیم. در این راه نخستین مکانی که دیدیم قلعه قرشی بود که اولین قلعه ایران در آنجا است. فرزند تیمور خان یعنی شاهرخ این قلعه را ساخته و بعدا در زمان حاکم آذربایجان اوزون حسن به تابعیت او گذشته‌است. این قلعه امروزه جزو خاک ایروان بوده، از شهرهای آذربایجان به شمار می‌رود. قرشی در یک بلندی بنا شده و از آنجا که در کنار رودخانه قرار دارد، هوایش لطیف است و مردمش برنج می‌کارند. ارباب قلعه، حقیر را به خانه خود دعوت کرد و یازده گونه پلو به ما تقدیم کرد با این نام‌ها: آوشله پلو، کوکو پلو، مضعفر پلو، عود پلو، شله پلو، خوش پلو، چلو پلو، معنبر پلو، سیر پلو، کوسه پلو و دوزن پلو. عجایب اوچ کلیسا (سه کلیسا)

بنایی است که از دوران انوشیروان مانده‌است. در مرز ایروان قرار دارد. روی کوهی بلند سه کلیسا و صومعه بزرگ ساخته شده و در هرکدام چند صد اسقف، کشیش و راهب ارمنی وجود دارد. یکی از این بناها در زمان انوشیروان، دیگری در دوره امپراتور بیزانس و سومی از سوی یک بانوی ارمنی ساخته شده‌است. بیش از پانصد راهبه ارمنی در آنجا هستند که جز لوبیا چیزی نمی‌خورند، اما به مسافران و زواری که برای زیارت این سه کلیسا می‌آیند، خدمت می‌کنند و آب، شیر و خوراک می‌دهند. همه ساله چهل تا پنجاه هزار نفر از فرنگستان به زیارت اوچ کلیسا می‌آیند. بر فراز این کوه چمن‌زاری وجود دارد که همه ساله زوار در آنجا جمع می‌شوند. آنها یک قالیچه قدیمی دارند که آن را روی زمین پهن می‌کنند. آنگاه روی آن قالیچه دیگی می‌نهند و زیر آن دیگ آتش بزرگی می‌افروزند و هرچه گیاهان و ادویه جات مفید و سالم را که در آن کوه‌هاست، جمع کرده در آن دیگ می‌اندازند و می‌پزند. قالیچه به هیچ صورت نمی‌سوزد. آنگاه آن خوراک را بین حضار تقسیم می‌کنند. بسیاری‌ها این طعام را همچون تبرک با خود به فرنگستان می‌برند.

تصویر اوچ کلیسا، از موریر: سفرنامه ایران، ۱۸۱۲

حقیر از راهبان، جویای اسرار این قالیچه شد. گفتند «والله، این همان قالیچه ای است که حضرت عیسی هنگام تولد از رحم مادر جدا شده و رویش افتاده‌است. هنگامیکه او با دوازده خواری خود از ترس بنی اسرائیل در غاری پنهان بود، آنها گیاهان و ادویه جات کوه را جمع کرده، می‌خوردند و هنگامیکه بنی اسرائیل از او خواستند تا معجزه ای از خود نشان دهد، خواریون آن گیاهان را روی این قالیچه پخته، میان بنی اسرائیل تقسیم کردند. این قالیچه سپس از او به دست نبوخذ نظر (پادشاه بابل) و از او به انوشیروان عادل رسید. او نیز پس از بنای اوچ کلیسا دستور داد همه ساله روی این قالی طعام پخته شده، بین مردم تقسیم گردد. ما نیز حرمت این قالیچه را نگهداشته هرساله رویش طعام می‌پزیم و سپس قالیچه را پاکیزه کرده، در بقچه‌ها پیچیده و مانند مردمک چشم خود آن را پاسداری می‌نماییم. حتی سلطان سلیمان خان عثمانی نیز هنگام بازگشت از سفر نخجوان روی این قالی دو رکعت نماز خوانده‌است.»

اینها روایات راهبان بود. این قالیچه چیز عجیبی است که نمی‌سوزد. نه حریر است و نه پشم. رنگش سنجابی است و سجاده بزرگی است و بسیار سنگین هم هست. اما به نظر حقیر قاصر این قالیچه را از نوعی سنگ که در جزیره قبرس یافت میشود بافته‌اند. آن سنگ را چون بکوبند، مانند کتان نازک شود، وگرنه در اینجا معجزه‌ای درکار نیست.

آنگاه باز به سوی شرق رو گذاشته روستا و گرماب سدرک را دیدیم که جزو اوقاف امام علی رضاست. از آنجا به شهر قره باغ
واصل شدیم.

اوصاف شهر عظیم قره باغ

این شهر را نخست منوچهر ساخته است. شهری بسیار قدیمی است. امروزه در خاک نخجوان خان نشینی جداگانه است. چندین بار دست بدست گشته، خراب و دوباره آبادان گشته است. در زمان سلطان محمود ثالث از دست عثمانیان درآمده به دست ایران گذشت. اهالی شهر در مقابل تعمیر و آبادانی این شهر از پرداخت خراج و بدهی‌های دولتی معاف شده‌اند و تنها در سال صد شتر بار اغذیه و حبوبات به شاه ایران می‌فرستند. به گفته مهماندار ما تقریباً ده هزار خانه همراه با باغ و حیاط دارد. هفتاد محراب دارد که چهل تایش مسجد با مناره هستند. خوردنی‌ها و نوشیدنی‌هایش معروف است. هنگامیکه همراه با ایلچی در باغی تفریح می‌کردیم، یزدان قلی نام باغبان آنجا بیست و شش نوع گلابی آبدار به ما نشان داد. گلابی‌های معروف به ملجه، عباسی و اردوبادی و همچنین برنج و پلو و هریسه اش لذیذ است. آشپزهایش بس پاک و همه مسلمانند (۶). به هر حال در میان فروشندگان خوراک و مشروبات، افراد رومی و ارمنی نیستند. به هر حال افراد رومی در این مناطق اصلاً یافت نمی‌شوند، مگر آنکه برای تجارت آمده باشند. اما یهود، شیعه، تبری و قزاق‌ها بسیار است. اصحاب ملاحده، زنادقه، جعفری، جبری، قدری، حروفی، زمینی و دیگر فرقه‌های ضاله نیز فراوانند. بعد از دیدن شهر قره باغ به سوی قبله رهسپار شدیم تا به نخجوان برویم.

اوصاف شهر نخجوان، نقش جهان

حقا که یکی از شهرهای رنگین جهان است. بعضی‌ها آن را نخجوان و دیگران نخشوان می‌نامند. این شهر آبروی شهرهای ایران زمین است. امروزه خان نشین جداگانه‌ای در آذربایجان است و خان آن عساگر بسیاری دارد. اعتماددوله و کلانتر و داروغه و قاضی و شیخ الاسلام خود را داراست. روایت است که این شهر را شاه افراسیاب ساخته و معمور کرده است. اما مغول با عسکران بی شمار آمده همه را منهدم کردند. امروزه چهل مسجد، بیست مهمانسرا، هفت حمام زیبا و حدوداً هزار خانه دارد. باغ و باغچه‌اش کم است و از آن جهت میوه‌اش هم فراوان نیست. شش نوع پنبه دارد با نام‌های: زاغی، منلایی، زعفرانی، لعلی، خاص و بیاض. غله نخجوان مرغوب و جو آن پر قوت است. خربزه‌های پر آب دارد. زیباییانش سپید رو هستند. خلق نخجوان شافعی مذهب، اما در باطن قلباش است. قسم می‌خورند که شافعی هستند، اما دروغ است، جعفری هستند. وقت اذان اوقات خمسه را رعایت می‌کنند، اما با جماعت نماز نمی‌خوانند. تجار ثروتمندش فراوان است. خلقش اهل عیش و عشرتند.

سیاحتنامه چلبی، نمونه واژگان فارسی با ترجمه ترکی (۱۶۵۰)

رعایا و مردم عادی این شهر به زبان دهقانی سخن می‌گویند، اما شاعران عارف و ظریفان ندیم، با ظرافت و نزاکت تمام به زبان پهلوی و مغولی سخن می‌گویند که زبان‌هایی باستانی هستند. اهالی شهر هم چنین سخن گویند: اولاً زبان دهقانی، دری، فارسی و پارسی، غازی و زبان پهلوی. زبان‌های آنها همراه با نام محل‌هایشان ذکر خواهد شد.

(در همین جا اولیا چلبی در دو صفحه نمونه‌های واژگان و شعر فارسی را که از مردم شنیده و یا خوانده، ذکر می‌کند و در ضمن به نقل از مورخ عثمانی کمال پاشازاده فهرستی از واژگان فارسی و ترجمه ترکی آن می‌دهد که بخشی از آن را در تصویر بالا می‌بینید. آنگاه چلبی اضافه می‌کند: چندین و چند گونه اصطلاحات و عبارات دیگر هم دارند، اما به ذکر همین قدر اکتفا می‌شود. در دهات دور و بر ما، میان اقوام گوک دولاق (۹) و مغول لهجه‌های گوناگونی هم وجود دارند که انشاءالله در جای خود شرح داده خواهد شد. ضمناً در این صحرا و نواحی نخجوان قلعه‌های متین و استوار بسیاری مانند النجاج وان، سران و سوسومارون وجود دارند. جالب است که نام همه قلعه‌های عجم شبیه نام قلعه‌های ایروان، شیروان، همدان، نخجوان، وان آذربایجان و اصفهان است. اما نام قلعه‌های طبرستان مانند بیگ کرمان، چرکز کرمان، یار کرمان و غیره است.

در مورد زبان فارسی مرحوم کمال پاشازاده در اثر خود موسوم به «دقایق الحقایق» چنین می‌فرماید: «قال فی تفسیر الدیلمی سال رسول الله صلی الله علیه و سلم عن میکابیل علیه السلام هل یقول الله تعالی شیاً بالفارسیه؟ قال نعم یا رسول الله فی صحف ابراهیم علیه السلام، «چه کنم با این مشیت خاک ستمکاران جز آنکه پیام آرم.» قال النبی علیه السلام من طعن حرکه الغازی فهوه کافر بالله و قال النبی علیه السلام لسان اهل الجنه العربیه و الفارسیه الدریه. (ترجمه: در تفسیر دیلمی گفته میشود رسول الله (ص) از میکابیل (ع) پرسید آیا خداوند چیزی به فارسی گفته است؟ گفت بله، یا رسول الله، در صحف ابراهیم (ع)، «چه کنم با این مشیت خاک ستمکاران جز آنکه پیام آرم.» پیغمبر (ع) گفت هر آنکه لسان غازی را ویران کند کافر است و پیغمبر (ع) گفت زبان اهل بهشت عربی و فارسی دری است.»